

تا بشیر تابناک روز
دامن گستراند از فراز کوهسار دور،
در دامان صحرا،
بوسه رگبار دشمن،
دور از چشم عزیزان،
روی خاک و خون کشاند پیکر مردانه ما را.

همسر من! زندگی هر چند شیرین است، اما
دوست دارم، با تمام آرزوها در ره یزدان بمیریم.
از نشیب جویبار زندگانی،
قطره‌ای شفاف باشم
در دل دریا بمیرم.

همسر من! چهره در دامن نکش
تا یاغیان شب نگویند:
این زن از تکرار نام همسر خود ننگ دارد.
لاله‌ای پر خون به روی سینه‌ات نشان
که خود گویند: همسر محکوم،
قلبی کینه‌توز و گرم دارد.

همسر من! کودکانت را نگهبان باش
هم چون گردچشمانت
تا نگیرد چهره معصومشان را گرد ذلت
رورگاری گر که پرسیدند از احوال بابا،
پا لیبی خندان بگو:
در شامگاهی سرد،
کشته شد در راه ایمان.

محمد علی رجایی. زندان قصر. ۱۳۵۶

قطره

حقیقه